آسيب‏شناسى تربيتى مهدويت

دكتر خسرو باقرى

مقدمه‏

آسيب‏شناسي تربيتي مهدويّت، يكي از مصداق‏هاي بحث عام‏تري است كه از آن، به عنوان آسيب‏شناسي در تربيت ديني ياد شده است. براي توضيح اين كه مقصود از آسيب‏شناسي تربيتي مهدويّت چيست، نخست بايد به جنبه‏ي تربيتي مهدويّت اشاره كرد. اعتقاد به وجود و ظهور امام مهدي (عج)، از جمله‏ي اعتقادات اسلامي و شيعي است و هم‏چون ساير اجزاي اين اعتقادات، لوازم تربيتي معيني بر آن مترتب است. بر اين اساس، مهدويّت، تنها مسأله‏اي اعتقادي نيست، بلكه از بعد تربيتي نيز برخوردار است. هنگامي كه ما مشخص مي‏كنيم بر اساس متون روايي، اعتقاد به وجود و ظهور مهدي (عج)، ضروري است، مجموعه‏اي دانشي را براي افراد فراهم نموده‏ايم. اما هنگامي كه اين مجموعه‏ي دانشي، به همراه خود، تحولات هيجاني، عاطفي و عملي معيني را ايجاد مي‏كند كه ضمن آن، افراد مي‏كوشند خود را براي ياوري امام مهدي (عج) مهيا سازند، چهره‏ي تربيتي مهدويّت آشكار مي‏گردد.

با توجه به جنبه‏ي تربيتي مهدويّت، اكنون مي‏توان مقصود از آسيب‏شناسي معطوف به آن را مشخص كرد. در اين‏جا، آسيب‏شناسي، حاكي از بازشناسي موارد سوءبرداشت يا سوءعملكرد در جريان تربيتي مهدويّت است. تا جايي كه به ذات دين، مشتمل بر مهدويّت، مربوط است، نمي‏توان از آسيب و آسيب‏شناسي سخن به ميان آورد. اما هنگامي كه جريان تربيت ديني، مشتمل بر بعد تربيتي مهدويّت، شكل مي‏گيرد، امكان ظهور آسيب و بنابراين آسيب‏شناسي فراهم مي‏گردد؛ زيرا در جريان تربيت ديني، دست آدمي گشوده مي‏شود و اكنون اوست كه بايد با فهمي كه از دين كسب مي‏كند، به عمل روي آورد و زمينه‏ي تحقق برداشت‏هاي خود را هموار كند. در طيّ اين مسير است كه افق كوتاه ديد آدمي، بدفهمي‏ها را در دامن مي‏پرورد، چنان‏كه دامنه‏ي محدود همّت او، بدكرداري‏ها را در پي مي‏آورد. از اين رو، آسيب‏شناسي تربيتي مهدويّت، تلاشي براي بازشناسي اين گونه لغزش‏هاي فكري و عملي در جريان تحقق بخشيدن به بعد تربيتي مهدويّت است.

اما چنان‏كه اشاره شد، آسيب‏شناسي تربيتي مهدويّت، خود، موردي از بحث عام‏تر آسيب‏شناسي تربيت ديني و اسلامي است. به عبارت ديگر، همه‏ي انواع آسيب‏شناسي در تربيت ديني، در هر يك از موارد آن نيز صادق خواهد بود. به اين ترتيب، رابطه‏ي آسيب‏شناسي تربيت ديني با آسيب‏شناسي تربيتي مهدويّت، رابطه‏ي كلي و جزئي خواهد بود. يعني آن‏چه به طور كلي در مورد نخست صادق است، به نحو جزئي و مصداقي، در مورد دوم نيز صادق خواهد بود.

بر اين اساس، چارچوب آسيب‏شناسي تربيتي مهدويّت بايد بر حسب چارچوب كلي آسيب‏شناسي تربيت ديني و اسلامي صورت‏بندي شود. نگارنده، پيش‏تر در مقاله‏اي تحت عنوان ((آسيب و سلامت در تربيت ديني))، چارچوبي كلي براي بحث پيشنهاد كرده است.(1)

در نوشتار حاضر، با مبنا قرار دادن چارچوب مذكور، در مورد خاص مهدويّت به بحث از آسيب‏شناسي تربيتي خواهيم پرداخت. در چارچوب مبنايي، آسيب‏شناسي تربيت ديني، در هفت محور تنظيم شده است. در هر يك از اين محورها، دو سوي لغزش و آسيب و يك حدّ ميانه، به منزله‏ي شاخص سلامت مطرح گرديده است. در اين‏جا، فهرست محورهاي مذكور ذكر مي‏گردد و در متن مقاله، با اشاره‏اي كوتاه در توضيح هر يك، مستنداتي در خصوص بحث اصلي اين نوشتار يعني مهدويّت به دست داده خواهد شد.

محورهاي اصلي آسيب‏شناسي تربيت ديني به قرار زير است:

1. آسيب‏ها: حصاربندي و حصارشكني؛ سلامت: مرزشناسي.

2. آسيب‏ها: كمال‏گرايي (غيرواقع‏گرا) و سهل‏انگاري؛ سلامت: سهل‏گيري.

3. آسيب‏ها: گسست و دنباله‏روي؛ سلامت: هدايت.

4. آسيب‏ها: مريد پروري و تك‏روي؛ سلامت: امامت.

5. آسيب‏ها: قشري‏گري و عقل‏گرايي؛ سلامت: عقل‏ورزي.

6. آسيب‏ها: خرافه‏پردازي و راززدايي؛ سلامت: حق‏باوري.

7. آسيب‏ها: انحصارگرايي و كثرت‏گرايي؛ سلامت: حقيقت‏گرايي مرتبتي.

محور اول - آسيب‏ها حصاربندي و حصارشكني؛ سلامت: مرزشناسي.

اشاره:در اين محور، آسيب‏هاي تربيت ديني، در دو سوي متقابل، حصاربندي و حصارشكني ناميده شده‏اند. در حصاربندي، نظر بر اين است كه خط مشي اساسي براي تربيت ديني افراد، دور نگاه‏داشتن آنان از بدي و نادرستي است. اين شيوه‏ي قرنطينه‏سازي، خود، يكي از منشأهاي آسيب‏زاست؛ زيرا با مانع شدن آنان از مواجهه با بدي و نادرستي، توان مقاومت را در آنان تحليل مي‏برد. قرنطينه‏سازي، تنها به صورت موقت و در برخي از مراحل اوليه‏ي تربيت رواست، اما تبديل آن به خط مشي اساسي تربيت، در حكم مبدّل ساختن آن به يكي از عوامل آسيب‏زايي است. از سوي ديگر، حصارشكني و قراردادن افراد در معرض مواجهه با جريان‏هاي مختلف فكري و عملي، بدون فراهم آوردن قدرت تحليل و مقاومت در آنان نيز منشأ آسيب‏زايي است. حالت سلامت در تربيت ديني، مرزشناسي است. مرزشناسي چون يكي از عوامل راهبردي در تربيت ديني است، حاكي از آن است كه بايد در جريان طبيعي زندگي، در مواجهه با بدي‏ها و نادرستي‏ها، توانايي تبيين و تفكيك ميان خوبي و بدي يا درستي و نادرستي را به صورت مدلّل در افراد فراهم آورد و به اين ترتيب، زمينه‏ي مهار گرايش‏هاي آنان به بدي و نادرستي را مهيا كرد. مرزشناسي با تقواي حضور ملازم است، نه با تقواي پرهيز و مصونيت در متن موقعيت را جست‏وجو مي‏كند، نه مصونيت در قرنطينه را.

با توجه به چارچوب كلي آسيب و سلامت در اين محور، به بررسي آن در مورد خاص مهدويّت خواهيم پرداخت. بر اين اساس، بهره‏وري از مهدويّت در امر تربيت، در دو صورت آسيب‏زا خواهد بود. هنگامي كه فهم ما از اين اصل اعتقادي و عمل ما در پرتو آن، به صورت حصاربندي جلوه‏گر شود و هنگامي كه موضع ما در قبال آن به حصارشكني منجر شود.

در شكل نخست از آسيب‏زايي، تصور و برداشتي ايستا از مهدويّت و انتظار مهدي (عج) وجود دارد. به اين معنا كه دو صف حق و باطل، هر يك با پيروان خود، برقرارند تا زماني كه ظهور رخ دهد و باطل مضمحل شود. در اين فاصله، پيروان حق بايد بريده و بركنار از پيروان باطل، "انتظار" بكشند تا لحظه‏ي وقوع واقعه فرارسد. در اين تصور، دوران غيبت، به مثابه‏ي "اتاق انتظار" است كه بايد در آن، به دور از اهل باطل، نشست و منتظر بود تا صاحب امر بيايد و كار را يكسره كند. تلاش افراد در اين‏جا براي دور نگاه‏داشتن و مصون داشتن خود و ديگران، از اهل باطل است. پي‏آمد چنين فهمي از مهدويّت، به صورت تربيت قرنطينه‏اي آشكار مي‏گردد كه در آن مي‏كوشند افراد را با كنار كشيدن از معركه، همراه با انتظاري انفعالي، مصون نگاه دارند.

اين پي‏آمد تربيتي، گونه‏اي آسيب‏زا از تربيت را نشان مي‏دهد؛ زيرا منطق حصاربندي بر آن حاكم است كه عبارت از افزايش آسيب‏پذيري فرد از طريق دور نگاه‏داشتن وي از مواجهه است. اما اين آسيب‏زايي، خود، از كژفهمي نسبت به مهدويّت نشأت يافته است. اگر مهدويّت، ناظر به غلبه‏ي نهايي حق بر باطل است، بايد اين غلبه را در پرتو قانون كلي چالش ميان حق و باطل فهم كرد. در چالش با باطل است كه حق غالب مي‏گردد: ((بلكه حق را بر باطل فرومي‏افكنيم، پس آن را درهم مي‏شكند، و ناگاه نابود مي‏گردد. واي بر شما از آن‏چه وصف مي‏كنيد)).(2)

در روايات نيز مسأله‏ي مهدويّت، نه در قرنطينه، بلكه در فضاي باز، يعني در عرصه‏ي مواجهه و چالش ميان حق و باطل ترسيم شده است. به تعبير روايتي كه در زير آمده‏است، مؤمنان در عصر غيبت، چون ساكنان كشتي اسير در پنجه‏ي توفانند كه با آن واژگون و زيرورو مي‏گردند. آنان با پرچم‏هاي اشتباه‏انگيز روبه‏رو خواهند بود و بايد چنان بصيرتي داشته باشند كه پرچم مهدي (عج) را از پرچم‏هاي دروغين بازشناسند. در چنين عرصه‏ي چالش‏خيزي است كه بايد كسي ايمان خويش را محفوظ نگاه دارد؛ قرنطينه‏اي در كار نيست. روايت چنين مي‏گويد:

مفضل بن عمر جعفي گويد: شنيدم كه شيخ - يعني امام صادق‏عليه السلام - مي‏فرمود: ((مبادا علني كنيد و شهرت دهيد. بدانيد به خدا قسم، حتماً مدت زماني از روزگار شما غايب خواهد شد و بي‏ترديد پنهان و گم‏نام خواهد گرديد تا آن‏جا كه گفته شود: آيا او مرده است؟ هلاك شده است؟ در كدامين سرزمين راه مي‏پيمايد؟ و بدون شك ،ديدگان مؤمنان بر او خواهد گريست و هم‏چون واژگون شدن كشتي در امواج دريا، واژگون و زيرورو خواهند گرديد. پس هيچ‏كس رهايي نمي‏يابد مگر آن‏كس كه خداوند از او پيمان گرفته و ايمان را در دل او، نقش كرده و با روحي از جانب خود تأييدش فرموده باشد. بي‏ترديد، دوازده پرچم اشتباه‏انگيز كه شناخته نمي‏شود كدام از كدام است، برافراشته خواهد شد...)).(3)

در همين سياق، روايات فراواني وجود دارد حاكي از اين كه در دوران غيبت، آزمون‏هاي سنگين و دشواري‏هاي بسيار رخ خواهد داد. به طور مثال، در روايتي از جابر جعفي آمده است كه مي‏گويد: ((به امام باقرعليه السلام گفتم كه گشايش در كار شما كي خواهد بود؟ پس فرمود: هيهات! هيهات! گشايش در كار ما رخ نمي‏دهد تا آن كه شما غربال شويد و بار ديگر غربال شويد - و اين را سه بار فرمود - تا آن كه خداي تعالي، تيرگي را (از شما) زايل كند و شفافيت (در شما) به جاي ماند.))(4) چنان كه عبارات مذكور نشان مي‏دهد، دوران غيبت، دوران مواجهه با موقعيت‏هاي سخت و آزمون‏هاي دشوار است كه در نتيجه‏ي آن، بسياري غربال خواهند شد؛ به اين معنا كه از آزمون سربلند بيرون نخواهند آمد. بنابراين، تصور آرميدن در حصاري محفوظ و بركنار ماندن از اصطكاك و مواجهه، تصوري مردود است و در قاموس مهدويّت و تربيت مهدوي نيست.

شكل دوم از آسيب‏زايي، در مقابل حصاربندي، با حصارشكني آشكار مي‏گردد. در حالي كه در حصاربندي، مرزهاي آهنين مي‏گذارند، در حصارشكني، هر مرزي را برمي‏دارند و بي‏مرزي را حاكم مي‏كنند. حاصل اين امر، بروز التقاطهاي ناهم‏خوان ميان انديشه‏هاي حق و باطل است. آسيب‏زايي حصارشكني در تربيت ديني اين است كه درست و نادرست، يك‏جا خوراك افراد تحت تربيت مي‏شود و اين خوراك ناجور، رشدي را سبب نخواهد شد و چه‏بسا كه مسموميت و هلاك در پي داشته باشد. نمونه‏ي اين بي‏مرزي و التقاط در عرصه‏ي مهدويّت، آن است كه كساني معتقد شوند ((مهدي)) اسم خاصي براي فرد معيني نيست، بلكه نمادي كلي براي اشاره به چيرگي نهايي حق و عدالت بر باطل و بيدادگري است و مصداق اين نماد مي‏تواند هر كسي باشد.

در روايات مربوط به مهدويّت، اين گونه حصارشكني به ديده‏ي منفي نگريسته شده است. بنابراين، در روايات فراواني، بر اين نكته تأكيد شده است كه مهدي (عج) نام شخص معيني است. به طور مثال، از پيامبر اكرم‏صلي الله عليه وآله نقل شده است كه فرمود: ((مهدي مردي از عترت من است كه به خاطر (برپايي) سنت من مي‏جنگد، چنان‏كه من به خاطر وحي جنگيدم.))(5) برهمين سياق، در روايات ديگري، اشاره شده است كه مهدي (عج) از فرزندان امام علي‏عليه السلام، فاطمه زهراعليها السلام، امام حسن‏عليه السلام، امام حسين‏عليه السلام و هم‏چنين هر يك از امامان بعدي است.(6)

نه تنها بر اين نكته تأكيد شده است كه بايد به ((مهدي)) چون نام خاص فرد معيني اعتقاد ورزيد، كه خداوند رسالت حاكميت بخشيدن به حق و عدالت را به عهده‏ي وي گذاشته است، بلكه به طور كلي بايد در دوران غيبت، دين و آموزه‏هاي اصيل آن را بازشناخت و بر آن پاي‏ورزي كرد. اين امر نيز نشانگر نادرستي مرزشكني و برآميختن حق و باطل در دوران غيبت است. به طور مثال، روايت زير در اين مورد قابل ذكر است:

علي بن جعفر از برادرش موسي بن جعفرعليه السلام روايت كرده است كه آن حضرت فرمود: ((هنگامي كه پنجمين فرزند از امام هفتم ناپديد شود، پس خدا را! خدا را! (مواظب باشيد) در دين‏تان، شما را از آن دور نسازند. صاحب اين امر ناگزير از غيبتي خواهد بود تا كسي كه بدين امر قايل است، از آن باز گردد. همانا اين آزمايشي از جانب خدا است كه خداوند، خلق خود را بدان وسيله مي‏آزمايد...)).(7)

تعبير اللَّه اللَّه في اديانكم در اين روايت، سخني مؤكد بر اهميت بازشناسي آموزه‏هاي اصيل ديني در دوران غيبت است. بر اين اساس، محو كردن مرزهاي ميان حق و باطل و برهم‏آميختن آن‏ها، يكي از لغزش‏هايي است كه مي‏تواند در خصوص مهدويّت رخ دهد.

به اين ترتيب، آشكار است كه هر دو گونه‏ي آسيب‏زايي، يعني حصاربندي و حصارشكني، در عرصه‏ي مهدويّت، مردود تلقي شده است. حالت سلامت در اين محور از بحث، به دور از هر دو گونه‏ي مذكور، مرزشناسي است. مرزشناسي با قبول ارتباط، از حصاربندي متفاوت مي‏گردد و با ردّ التقاط، از حصارشكني متمايز مي‏شود. مرزشناسي چون يكي از راهبردهاي تربيت ديني، مستلزم آن است كه فرد در متن موقعيت‏ها قرار داشته باشد و با بازشناسي مرزهاي راستي از ناراستي و درستي از نادرستي، راه خود را بيابد. تربيت در اين شكل، به دقت، هم‏چون آموختن حركت در يك ميدان مين است. مصون رفتن در جاده‏ي كناره، هنري نمي‏خواهد و آموزشي نمي‏طلبد. اما مسأله اين است كه تربيت ديني و مهدوي، جاده‏ي كناره ندارد، بلكه درست از ميدان مين مي‏گذرد و نمي‏توان از آن كناره گرفت. از سوي ديگر، بي‏پروا دويدن در اين ميدان نيز سر بر باد ده است. تنها با آموختن بازشناسي خط عبور، مي‏توان در اين ميدان حركت كرد.

هر چند بيرون از قرنطينه بودن و در مواجهه قرار داشتن دشوار است، اما هنگامي كه فرد با شناخت مرزها و حدود همراه گردد، توانايي حركت سالم را خواهد يافت. در روايت مذكور در فوق،(8) هنگامي كه امام صادق‏عليه السلام اشاره مي‏كند كه در دوران غيبت، وضعيت مؤمنان چون افراد يك كشتي واژگون شده، زيرورو مي‏گردد، راوي سخت مي‏هراسد و چاره مي‏طلبد. در ادامه‏ي روايت، چنين آمده است:

((...راوي گويد: پس من گريستم و به حضرت عرض كردم: (در چنين وضعي) ما چه كنيم؟ فرمود: اي اباعبداللَّه! - و در اين حال به پرتو خورشيد كه به درون خانه و ايوان مي‏تابيد، نظر افكند - آيا اين خورشيد را مي‏بيني؟ عرض كردم: بلي. پس فرمود: مسلماً كار ما روشن‏تر از اين خورشيد است.))

در پاسخ امام، مرزشناسي چون چاره‏ي كار معرفي شده است. با توجه به زمينه‏ي سخن كه در آن، زيرورو شدن و بروز پرچم‏هاي اشتباه‏برانگيز مطرح شده، پاسخ بيانگر اين است كه اگر كسي مرزهاي حق و باطل را بشناسد و نور را از ظلمت تميز دهد، به سهولت مي‏تواند راه خود را پيش گيرد و حركت كند.

با داشتن تصوير درستي از مهدويّت، مدلول‏هاي درست آن در تربيت نيز معين خواهد گرديد. تربيت مهدوي، تربيت براي محيط باز است و از اين رو، مستلزم آن است كه افراد، توانايي مرزشناسي را كسب كنند و آمادگي مواجهه و رويارويي با اصطكاك‏هاي فكري و عملي را بيابند. اين مرزشناسي شامل مواردي از اين قبيل است: شناخت مهدي (عج) چون شخصي معين، شناخت رسالت وي در برپايي حق و عدالت، شناخت حقانيت آموزه‏هاي دين اسلام كه وي آن را به جهانيان عرضه خواهد نمود، آشنايي با جريان‏هاي فكري مختلف كه سوداي برقرار ساختن حق و عدالت را در جوامع بشري در سر دارند و توانايي بازشناسي ميزان درستي و نادرستي آن‏ها و توانايي در ميان گذاشتن محققانه‏ي باورهاي خود با آن‏ها.

پيرو مهدي (عج) با تربيت شدن براي زيستن در چنين محيط بازي، از انتظار انفعالي ظهور وي به دور خواهد بود و در اثر ارتباط سازنده با جريان‏هاي فكري ديگر، انتظاري پويا را نسبت به ظهور، آشكار خواهد ساخت. انتظار پويا به معناي فراهم ساختن فعالانه‏ي زمينه‏هاي ظهور است.

محور دوم - آسيب‏ها: كمال‏گرايي (غير واقع‏گرا) و سهل‏انگاري؛ سلامت: سهل‏گيري.

اشاره: در اين محور، آسيب‏هاي تربيت ديني، در دو قطب كمال‏گرايي (غير واقع‏گرا) و سهل‏انگاري قرار دارند. در قطب اول، آسيب‏زايي تربيت ديني ناشي از آن است كه آرمان‏هاي بسيار والاي ديني را از افراد تحت‏تربيت طلب مي‏كنند، بدون آن كه توان و طاقت واقعي آن‏ها را چون معيار حركت به سمت اين آرمان‏ها در نظر بگيرند. از اين رو، بار سنگين آرمان‏هاي مذكور، طاقت‏سوز خواهد بود. در قطب دوم، سهل‏انگاري با بي‏اعتنايي به آرمان‏هاي بلند، چهره‏ي ديگري از آسيب‏زايي را آشكار مي‏سازد. سهل‏انگاري، جديت و تلاش را از عرصه‏ي تربيت مي‏زدايد و به اين ترتيب، حركت پيشرونده را به پرسه‏زدن تبديل مي‏كند، در حالي كه پرسه‏زدن، سازنده و شكل‏دهنده نيست.

حالت سلامت در اين محور، سهل‏گيري است. سهل‏گيري با كمال‏گرايي (غيرواقع‏گرا) از اين جهت متفاوت است كه در آن، كمال را براي فرد، در حد وسع وي مي‏جويند و از فراتر از آن اغماض مي‏كنند. تفاوت آن با سهل‏انگاري نيز در اين است كه در سهل‏گيري، در هر حال، چشم به سوي آرمان‏ها دارند و حركت پيشرونده را مي‏خواهند. پيامبر اكرم (ص) دين خود را "سهله‏ي سمحه" ناميده و جايگاه خود را در نقطه‏ي سهل‏گيري معين كرده است.

با به كارگيري چارچوب اين محور در زمينه‏ي مهدويّت، به ترتيب، از دو گونه‏ي آسيب‏زايي، يعني كمال‏گرايي (غير واقع‏گرا) و سهل‏انگاري، سخن خواهيم گفت. سپس، حالت سلامت را تحت عنوان سهل‏گيري مورد بحث قرار خواهيم داد.

در قطب نخست آسيب، ابتدا بايد به اين مسأله پاسخ گوييم كه كمال‏گرايي (غير واقع‏گرا) چگونه در عرصه‏ي تربيت مهدوي آشكار مي‏گردد. زمينه‏ي اين امر، آن است كه مهدي (عج)، عهده‏دار رسالتي سخت و سترگ است. تلاش گسترده در سطح جهان براي زدودن ظلم و بي‏عدالتي و نشاندن حق و عدالت بر اريكه‏ي قدرت، كاري به غايت دشوار است؛ زيرا مستلزم بازستاندن قدرت از دست مدعيان دروغين و جسور آن خواهد بود. از اين رو، امام مهدي (عج) با مقاومت‏هاي بسياري روبه‏رو خواهد شد و ناگزير، جنگي جانكاه در پيش خواهد داشت. اين نكته در روايات فراواني مورد نظر قرار گرفته است. در زير، به نمونه‏هايي اشاره مي‏كنيم:

مفضل بن عمر گويد: ((به امام صادق‏عليه السلام عرض كردم: نشانه‏ي قائم چيست؟ فرمود: آن‏گاه روزگار گردش كند و گويند: او مرده يا هلاك شده؟ در كدامين سرزمين مي‏گردد (به‏سر مي‏برد)؟ عرض كردم: فدايت شوم، سپس چه خواهد شد؟ فرمود: ظهور نمي‏كند مگر با شمشير)).(9)

هم‏چنين، ابوبصير گويد: شنيدم امام باقرعليه السلام مي‏فرمود: ((...شمشير بر گردن خويش حمايل مي‏سازد، هشت ماه به شدت مبارزه مي‏كند تا اين‏كه خدا راضي شود...)).(10)

در پيش بودن اين مسؤوليت سنگين و خطير براي مهدي (عج)، كار را براي پيروان وي نيز دشوار خواهد ساخت. خداوند چنين مقدر نكرده است كه آن حضرت، اين رسالت را به تنهايي و تنها با مدد غيبي به انجام برساند، بلكه نظر بر آن بوده است كه بشر در گيرودار اين رخداد عظيم، خود نيز تحول يابد و در تعيين سرنوشت تاريخي خويش، نقش‏آفريني كند. به هر روي، كساني خواهند توانست خود را براي اين ياوري آماده كنند كه ظرفيتي عظيم در خويش سراغ گيرند. به همين دليل، صفات برجسته‏اي براي ياوران مهدي (عج) ذكر شده است، چنان‏كه در روايتي در وصف شجاعت آنان آمده است: ((و مرداني كه گويي دل‏هاي‏شان پاره‏هاي پولاد است...)).(11) هم‏چنين، در روايتي، ابوالجارود به نقل از امام باقرعليه السلام گويد: آن حضرت به من فرمود: ((...چون شنيديد ظهور كرده است، نزد او برويد، اگر چه كشان كشان بر روي برف و يخ باشد.))(12) اين بيان حاكي از آن است كه ياران امام، چنان نستوه‏اند كه اگر لازم باشد خود را به اين نحو نيز به وي برسانند، به آن مبادرت خواهند كرد.

در نظر بودن چنين غايت بلندي در مسأله‏ي مهدويّت، زمينه‏ساز آسيب تربيتي كمال‏گرايي (غير واقع‏گرا) مي‏گردد. اين آسيب چنين آشكار مي‏گردد كه مربيان، بدون توجه به وسع فهمي و عملي افراد، آنان را از همان ابتدا به فتح اين قله‏ي عظيم فرابخوانند. آسيب اين گونه كمال‏گرايي، به صورت اعراض كلي فرد از مقصد و مقصود آشكار مي‏گردد و اين در جريان تربيت، نقض غرض خواهد بود؛ زيرا فراخواندن افراد به كمال، براي آن است كه آنان از وضعيت كنوني خويش، به سوي نقطه‏اي فراتر حركت كنند. اما هنگامي كه اين امر به صورت غيرواقع‏بينانه صورت گيرد، فرد را از اصل حركت منصرف مي‏سازد. مربي بايد بداند كه هر كسي براي آن ساخته نشده است كه بتواند ياور خاص مهدي (عج) باشد و نمي‏توان همگان را در اين حركت، به قلّه نشاند و با اين حال، چنين نيست كه اين گونه افراد، جايي در كاروان بلنددامنه‏ي نصرت مهدي (عج) نداشته باشند.

در قطب دوم و در نقطه‏ي مقابل كمال‏گرايي، سهل‏انگاري قرار دارد. سهل‏انگاري در قلمرو مهدويّت، به اين نحو آشكار مي‏گردد كه جايي براي آن در ذهن و ضمير فرد فراهم نيايد و به تبع آن، نقشي براي آن در تحول شخصيتي وي وجود نداشته باشد. به عبارت ديگر، در اين قطب، مسأله‏ي مهدويّت در منظومه‏ي تربيت ديني، به كنج تغافل يا غفلت مي‏افتد و هيچ نقشي براي آن در جريان تربيت ديني در نظر گرفته نمي‏شود.

در پاره‏اي از روايات به اين نكته اشاره شده است كه چگونه برخي از مردم، مسأله‏ي مهدويّت را به بوته‏ي فراموشي و غفلت مي‏سپارند، به نحوي كه به وقت ظهور وي، شگفت زده مي‏شوند. به طور مثال، حماد بن عبدالكريم گويد: ((در محضر امام صادق‏عليه السلام از حضرت قائم(عج) ياد شد. پس آن حضرت فرمود: بدانيد كه هرگاه او قيام كند، حتماً مردم مي‏گويند: اين چگونه ممكن است؟ در حالي كه چندين و چند سال است كه استخوان‏هاي او نيز پوسيده است.))(13)

آسيب‏زايي سهل‏انگاري در اين است كه نقش تربيتي آرمان‏ها را با سبك‏گرفتن يا فراموش كردن آن‏ها از ميان برمي‏دارد. هر آرماني، متناسب با ويژگي‏هاي خود، قابليت معيني را در افراد شكل مي‏دهد. سهل‏انگاري نسبت به هر آرماني، سهم تربيتي معيني را از عرصه‏ي تربيت خارج مي‏سازد. مهدويّت يكي از زنده‏ترين و پوياترين آرمان‏هاي ديني است؛ زيرا افراد را در ارتباط با رخدادي قرار مي‏دهد كه در پيش است و با توجه به اين كه وقت آن نامعين است، هر آن ممكن است واقع شود. رخدادهاي مربوط به آينده، از توانايي ويژه‏اي براي آماده‏سازي افراد برخوردارند. مهدويّت در ميان اين گونه رخدادهاي مربوط به آينده، يكي از برجسته‏ترين آن‏هاست؛ زيرا در عرصه‏ي وسيعي، يعني در پهنه‏ي حيات بشري، رخ مي‏دهد و در حكم برآيندي براي درازاي بلند تاريخ آدمي و چون نقطه‏ي روشني در پايان آن است. سهل‏انگاري نسبت به مهدويّت در تربيت ديني، به منزله‏ي از دست نهادن اين تأثير عظيم تحول‏بخش در شخصيت افراد است.

در نقطه‏ي ميان دو قطب آسيب‏زاي مذكور، حالت سلامت عبارت از سهل‏گيري است. سهل‏گيري از معايب هر دو قطب كمال‏گرايي (غير واقع‏گرا) و سهل‏انگاري به دور است؛ زيرا در عين حال كه در آن، به كمال نظر هست، وسع فرد ناديده گرفته نمي‏شود و در عين حال كه در آن، سهولت در كار است، غفلت در ميان نيست.

در تربيت مهدوي بايد سهل‏گيري را چون يكي از شاخص‏ها در نظر گرفت. در سهل‏گيري، بايد نخست به حدود وسع فهمي و عملي فرد توجه يافت و آن‏گاه با نظر به اين حدود، حركت وي را تسهيل كرد. امام علي‏عليه السلام در حديثي طولاني كه در آن از مهدي (عج) ياد كرده است، خطاب به حذيفه بن اليمان فرمود: ((اي حذيفه! با مردم آن‏چه را نمي‏دانند (نمي‏فهمند) نگو؛ كه سركشي كنند و كفر ورزند. همانا پاره‏اي از دانش‏ها سخت و گران‏بار است كه اگر كوه‏ها آن‏را بر دوش كشند، از بردن آن ناتوانند...)).(14)

در اين سخن، توجه به وسع فهمي و دانشي افراد، مورد تأكيد قرار گرفته و به صراحت اظهار شده كه ناديده گرفتن آن، موجب اعراض و بلكه كفرورزي خواهد گرديد. به تبع وسع فهمي، وسع عملي و حد طاقت افراد در به دوش كشيدن تكاليف نيز بايد مورد توجه قرار گيرد. قابل ذكر است كه حتي در ياوران نزديك مهدي (عج)، برخي وسع و طاقت بيشتري از ديگران نشان مي‏دهند، اما به هر روي، هر كدام متناسب با وسع خويش، عمل مي‏كنند. در حديثي كه پيش‏تر در وصف ياران مهدي (عج) ذكر شد، اين تعبير نيز آمده است: ((در ميان آنان، مرداني هستند كه شب را نمي‏خسبند و در نمازي كه مي‏گزارند، چونان زنبور، زمزمه‏اي بر لب دارند. شب را با برپايي نماز، صبح مي‏كنند و روز را با فرماندهي سپاه‏شان سپري مي‏كنند. راهبان شب و

شيران روزند.))(15)

سيد محمد صدر در شرح اين بخش از روايت مي‏گويد كه اين ظرفيت عظيم، يعني عبادت در شب و رزم در روز، تنها در برخي از ياران مهدي (عج) وجود دارد. سايرين، تنها به جهاد و رزم واجب روزانه‏اي كه به عهده دارند، مي‏پردازند و به سبب خستگي، برپايي نماز شب را كه مستحب است، ترك مي‏كنند؛ زيرا ظرفيت آن‏ها در حدي نيست كه بتوانند عبادت و جهاد، هر دو را به دوش بكشند. بنابراين، ياران مهدي (عج) دو دسته‏اند؛ كساني كه به تهجد مي‏پردازند و كساني كه به تهجد نمي‏پردازند. هر چند هر دو دسته، در اقدام به جهاد و رزم، مشابه يكديگرند. همين تقسيم در ياران رسول اكرم‏صلي الله عليه وآله نيز وجود داشت. چنان‏كه در قرآن به اين نكته اشاره شده است: ((در حقيقت، پروردگارت مي‏داند كه تو و گروهي از كساني كه با تواند، نزديك به دوسوم از شب يا نصف آن يا يك سوم آن را به [نماز] برمي‏خيزيد...)).(16) ياران پيامبر، هر چند همگي در شجاعت و تحمل آزار قريش، مشابه بودند، اما تنها گروهي از آنان، يعني مسلمانان قبل از هجرت، به همراه ايشان به تهجد مي‏پرداختند.(17)

توجه به وسع افراد در عرصه‏ي فهم و عمل، به منزله‏ي حفظ حركت مستمر آنان در طريق تربيت و تحول است. چه‏بسا رعايت وسع يك فرد ضعيف، موجب شود كه وي، به سهم خويش، در راه مهيا شدن براي ظهور مهدي (عج) گام بردارد، اما بي‏توجهي به وسع فردي متوسط و خوب، وي را از راه به در برد.

پي‏نوشت‏ها:

1) اين مقاله در همايش آسيب‏شناسي تربيت ديني وزارت آموزش و پرورش عرضه گرديده است.

2) بل نقذف بالحق علي الباطل فيدمغه فاذا هو زاهق و لكم الويل مماتصفون.)) انبياء، 18.

3) المفضل بن عمر الجعفي قال: سمعت الشيخ - يعني ابا عبداللَّه‏عليه السلام - يقول: ((اياكم و التنويه، أما واللَّه ليغيبن سبتاً من دهركم و ليخملن حتي يقال: مات؟ هلك؟ بأي واد سلك؟ و لتدمعن عليه عيون المؤمنين و ليكفأن تكفأالسفينه في أمواج البحر فلا ينجو الا من أخذاللَّه ميثاقه و كتب في قلبه الايمان و أيده بروح منه و لترفعن اثنتا عشرة مشتبهة لا يدري أي من أي، قال: فبكيت ثم قلت له: كيف تصنع؟ فقال: يا أباعبداللَّه -ثم نظر الي شمس داخلة في الصفه- أتري هذه الشمس؟ فقلت: نعم، فقال: لأمرنا أبين من هذه الشمس.))، غيبت نعماني (ترجمه غفاري)، صص 218-219.

4) عن جابر الجعفي قال: ((قلت لأبي جعفرعليه السلام متي يكون فرجكم؟ فقال: هيهات هيهات لا يكون فرجنا حتي تغربلوا ثم تغربلوا يقولها ثلثاً حتي يذهب اللَّه تعالي الكدر و يبقي الصفو)). منتخب الاثر، ص 389.

5) عن النبي‏صلي الله عليه وآله انه قال: ((المهدي رجل من عترتي يقاتل علي سنتي كما قاتلت أنا علي الوحي)). ينابيع المودة، به نقل از: منتخب‏الاثر، ص 232.

6) ر.ك: منتخب الاثر، فصل دوم.

7) علي بن جعفر عن أخيه موسي بن جعفرعليه السلام أنه قال: ((اذا فقد الخامس من ولد السابع فالله اللَّه في أديانكم لايزيلنكم عنها فانه لابد لصاحب هذاالأمر من غيبة حتي يرجع عن هذاالامر من كان يقول به، انما هي محنة من‏اللَّه يمتحن اللَّه بها خلقه...)). غيبت نعماني، صص 219 - 210.

8) ر.ك: پاورقي 3.

9) مفضل بن عمر قال: ((قلت لأبي عبداللَّه‏عليه السلام: ما علامة القائم؟ قال، اذا استدار الفلك، فقيل: مات أو هلك؟ في أي واد سلك؟ قلت: جعلت فداك ثم يكون ماذا؟ قال : لايظهر الا بالسيف)). نعماني، ص 225.

10) عن أبي بصير قال: سعمت أبا جعفر الباقرعليه السلام يقول: ((...ويضع السيف علي عاتقه ثمانية أشهر هرجاً هرجاً حتي يرضي اللَّه...)). نعماني، ص 239.

11) فضيل بن يسار عن أبي عبداللَّه‏عليه السلام في حديث قال: ((و رجال كأن قلوبهم زبر الحديد...)). بحارالانوار، ج 13، ص 180، به نقل از: تاريخ ما بعدالظهور، صدر، صص 348 - 349.

12) عن أبي‏الجارود عن أبي جعفرعليه السلام قال: قال لي: ((...اذا سمعتم به فأتوه و لو حبواً علي الثلج)). نعماني، ص 222.

13) زائدة بن قدامة عن بعض رجاله عن أبي عبداللَّه‏عليه السلام قال: ((ان القائم اذا قام يقول الناس: أني ذلك؟ و قد بليت عظامه)). غيبت نعماني، صص‏222-223.

14) عمرو بن سعد عن اميرالمؤمنين علي بن أبي طالب‏عليه السلام أنه قال يوماً لحذيفة بن اليمان: ((يا حذيفة لاتحدث الناس بما لايعلمون فيطغوا و يكفروا، ان من العلم صعباً شديداً محمله لو حملته الجبال عجزت عن حمله، ان علمنا اهل البيت سينكر و تقتل رواته...)). غيبت نعماني، ص‏203.

15) و رجال كأن قلوبهم زبر الحديد، لايشوبها شك في ذات اللَّه، أشد من الجمر، لو حملوا علي الجبال لأزالوها، لا يقصدون براية بلدة الا أخربوها. كأن علي خيولهم العقبان. يتمسحون بسرج الامام‏عليه السلام يطلبون بذلك البركة. و يحفون به يقونه بأنفسهم في الحروب و يكفونه ما يريد. فيهم رجال لاينامون الليل لهم دوي في صلاتهم كدوي النحل، يبتون قياماً علي أطرافهم و يصبحون علي خيولهم، رهبان بالليل ليوث بالنهار.)) بحارالانوار، ج 13، ص 180، به نقل از: تاريخ ما بعدالظهور، صص 348-349.

16) ان ربك يعلم انك تقوم أدني من ثلثي الليل و نصفه و ثلثه و طائفة من الذين معك...)) مزمل، 20.

17) تاريخ مابعدالظهور، صص 351-352.